

و این من الامس است همچنین مجاهدات سیفی و ستانی و مناظرات علمی و لسانی که معاویه بن ابوسفیان
 که اهل سنت اورا خال المؤمنین گویند با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده نگاه داشته است که در
 صفین با چندی با آنحضرت معرکه کارزار کرده و داشت با عتقل چندین هزاره از مرثیه ایان
 و شیعیان آنحضرت گردیده و عمر بن عاص و سپهر انش عبدالعزیز عمر و عبید اللطیف ثمالی
 که در مسای است اندر آن معرکه شریک معاویه بودند و امداد او را دادند و معاویه و عتقا
 حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و قیقه فرود گذاشتند و در چنانچه بیسیه و انوار نمودند
 بان ناطق است نیز خال المؤمنین معاویه امداد و اعانتی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آورده روشن تر از آفتاب است که همواره در صدر و اطفاسی نورسین آنحضرت بوده تا آنکه با
 و تحریر او آنحضرت را با نهر جانستان شهید ساختند چنانچه در استیعاب میفرمایند محمد حسن بن
 امرایه جوده بنت الاشعث بن قیس الکنزی و قالت طائفة کان ذکک منهم بتدبیر معاویه العیاض
 و با صفار شهادت آنحضرت علیه السلام بمبر اسم فرج و سرور سپرد خسته بزمزبه و کون است این متناصب
 و عداوت خود را بلند آوازه ساخت و میری شامی در حیوة السیوان آورده و همان بن عثمان
 انه لما مرض الحسن بن علی بن ابی طالب بن حکم الی معاویه بن ذکک فکتب الیه ان اهل بیته الی معاویه
 فلما بلغ معاویه مویع تکلیف من احصا الکر اهل الشام کذکک التکلیف فذکک فذکک فذکک فذکک فذکک فذکک
 لمعاویه اقرآلة عینک بالذی کبرت لاجله فقال مات الحسن فقال علی سوت ابن فامر فذکک
 باکرت شمانه لوت و کون اسراج علی و دخل علیه ابن عباس فقال له ابن عباس علیت بسی ما عدت شنه
 اهل تنیک قال لا ادری ما عدت الا انی اراک سبتش گوی فینم یکبیر فقال مات الحسن فقال ابن
 عباس میحم الله اباحمد ثناء والله سعاده تیر لایشه حضرت هفرتک و لایزید عمر بن عمر بن کنان
 اصینا با نام استغین و خاتم البیین فخر الله ذکک الصدقة یسکن تک العبرة و لایزید الشاه کلک
 علینا من بعده و بسرا بن ابی اوطاه انما عالم امر و شیعیان او بودند و در حیرت و مسای است
 و در اوردی بخار لیسیت جانفشانی تا که از و در حق اقر با می حضرت رسول سخر اصله الله علیه و آله
 ابو خورش آنکه مشهور و معروف است در و نخته العضا آورده بسیر بعد از فراغ اخذ و کار

در حدود آن مجاز است که بعضی دستاویزات علی بن مسغانی بکنند لیکن از آنجا که غشاوه و عصیبت بعضی بصیرت
 این جماعت را گرفته است که گویند در حدود مخالفت با طبیعت رسالت علیهم السلام در آمده مصداق قول

قائل گردیده اند

<p>و در خوان سبب دروغ و خطب سبباً ما صائبات و قائلوا قد حقت مناقرتنا و قائلوا قد سبنا کل سبب</p>	<p>فكافوا و لكن للاعادى فكافوا و لكن في قوادى لقد صدقوا و لكن من وادى لقد صدقوا و لكن في فسادى</p>
---	---

یعنی برادرانی که آنها را در حفظ و حراست و صون و وقایت خود نیز لزمه گمان کرده بود و در
 واقع آنها اسباب و قایم بودند لیکن بحسب دشمنان من و در دعوی و نصرت خود آنها را تیرا س
 بر طرف رسیده گمان کرده بود و چنین بودند لیکن بر اول من یعنی دل مرا هدف سهام خود ساختند
 و دعوی نمودند که دلها سی ما صافست چنین بود لیکن در محبت و وادان یعنی ساحت و دهرای
 خود را از صورت دوستی من پرده نهند و دعوی کردند که تحقیق مراتب سعی تقدیم رسانیدیم
 تحقیق راست گفتند لیکن مراتب سعی آنها و فساد من بود اگر چه این معنی از غایت اشتها گشتن
 از پادشاهی تا بر اطمینان قلب عوام پاره از آن بر سبیل اجمال و اقتضای بعضی بیان آید از جمله
 حسن سلوکی که خطای الهیست با طبیعت رسالت علیهم السلام نموده اند اندر او اعانتی است که
 حضرت ابوبکر با استنشاره جناب فاروق که با اعتقاد خصم اشرف و افضل صحابه بودند با حضرت سیدنا
 فاطمه زهرا علیها السلام که نفوس فاطمه بضعت منی من اذنا انقدر اذانی بصور رسوخا و جگر گوشه
 سید ما را است نموده که باغ فدک و دیگر حقوق آنحضرت را عصب نموده بجدی آنحضرت را از
 خاطر ساختند که تا چینی که در بقید حیات بودند با دشمن گفتند و وصیت فرموده که بر جنازه است
 نشوند چنانچه صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتبره احادیث و تواریخ بیان مطلق است و دیگر اعداد
 و اعانت است که حضرت عائشه و طلحه و زبیر و عبد اللہ بن زبیر و دیگر مردم آن طبقه که عظمای
 اهل سنت اند با حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که سر منتر با طبیعت رسالت بودند نموده اند از طریق

و فیها مخواب	مئة تلیق الخیل المغيرة صحیحة و کونا بعدا حیث لا یبلغ الفذ
-----------------	--

ایمانا این روایاتی چند معاصره این فعل شنیع از جالوزی در
 بن عمر بن الخطاب است که از شیعیان معاویه بود در جنگ صفین
 مقاتله و محاربه بدله آورده جان خود را فدای مردم کرد معاویه
 میگردد عبید اللہ بن عمر بن الخطاب مذکور فی المنزله و الواسطه
 الخطاب بن نفیل القرشی العدوی المدنی التالی و کان
 عبید اللہ بن عمر قتل الہرمزان بعد از اسلام و عقی حنه عثمان
 قتل بصفتین و عن الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
 بن خزیوفی بدیه مسراک ليقول سیعلم غدا علی اذا التقینا فقال
 و حسن سلوک زید بن معاویه بن ابوسفیان یا حضرت اباعبدال
 محتاج به بیان نسبت و احوال عمر بن سعد بن وقاص نیز معروف
 حضرت امام حسین علیه السلام و شیعیان و موالیان و فرزند
 در دشت کرد اگر ستم و تشنه بی یار و یار نه شمشیر سنان
 کرده پاس خاطر حیدر اجداد ایشان را بر حق آتھا سرخی نداشته
 الرسول و سائر محدثات عصمت و طهارت بر او و سحر
 کرد اتیدند و قبیله از دقاتق بتکبر است فرود گذاشتند
 مروان در باره سائر اولاد حضرت سرور رسول و جان بوق
 زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام را که
 و قهری و عبادت و سخاوت و شامست مشهوره افاق
 بر او کشیدند تا چند سال بر دار بودند بعد از چند سال
 ...

پادشاه فرموده عبداللہ حارثی را به نیابت خود در مین گذاشت پس بر آن
 در پیش یکبشت و دو سپه صغیر عبداللہ بن عباس را که عبدالرحمن و قثم نام داشتند
 بر بجانب مکه و مدینه بسبع امیر المؤمنین رسانیده حارث بن قدامه را و بسبب
 بدین عقیده او فرستاد و ایشانشان بموجب فرموده عمل نمودند و بجز آن فتنه
 عثمانیه لقبیل آورده بطرف مین روان شدند پس بگریختن میان آن
 امیر المؤمنین شنیدند که لیسرا بن ابی ابراهیم پسران عبداللہ بن عباس را
 با فرزند خود در باره لیسره عاصی بدو نفرین کرده و گفت اللهم سدد
 بیتنا و نزل کشت خرافت پس بر راه پانست هزیان گفتن آغاز کرد و پیش
 می این لیسر همان کس است که روزی در جنگ صفین بوزیرم مقام حضرت
 چون تاب حمله مردان فلک اسد اللہ القالب تیاورد و خود را از پشت زین
 زمین خود را کشوفه ساخت آنحضرت از غایت حیا روی مبارک
 زین برداشت آن بچپا باین حرکت منتهی شد خود را با من نجات رسانید
 با آنحضرت معرکه کارزار گرم ساختند از جمله مردان آزما می حیدری سببه
 بچپا از دست آنحضرت رسالی یافت ابیاتی که شعرا می عرب و رقیبا
 در کتب معتبره اهل سنت مانند مستیعاب و غیر آن مذکور است و از آن
 جمله این ابیات است نظر

<p> لایوم فاره من یزیدی نه علی ستانه من عمر و قثم رسد و این بر طایفه نظر لا اسما و نه صا کما م شجوا من ستانه </p>	<p> و عمر و قثم الی حاجه باد سید و قثم من مانی اخللا و سعادت و عمر و قثم لیسر ما حذو حاذیه سبیلکما لا تلقیا اللیت ثانیه هاکا تا و انظر للتفسیر واقعیه و ملک یا قیاسون الی خود تا هایت </p>
--	---

بود و چون بیاورد و لکن چون به بصره رسیدند را غشاوه و عصیت و غنا گرفته بود و اصل سینه و سینه
 نگر و دیده تا آنکه مشتاق حقیقه پیش راه برسد و شدت که با آنکه از آنک او را و در پیش فخرین خانان
 راه تیغ نیز بریزد و بریزد و در پیش جلال از بین سیوطی بر آن در تاج و تاج غلامیه و در پیش
 تا شین تا بین ظلمت النار و استقلال و اعراف و بیوت در فی سینه و پیش سینه اهل اخلاط و غلبه
 در السماء و نجات منها خلق و درقع برود بالعراق کبیر الیجان و یوسف بتلاوه عشر زنده بالمغرب سینه
 حدی و در اربعون حاجت الیوم فی السماء و تا شربت آنرا کبیر کابیر و اکثر الیلیل و کان در اربعون
 سنی سینه اربعین و در اربعین زلزله عظیمه لقوس عیال و المری و در جهان و غیره و در اربعین
 در اربعین و انقطع است اجبال و شقق الارض اقدار و خلخالی و شقق و در سینه و در اربعین
 مصر من السماء و در اربعین حجر من الاحجار و شقق الارض و در اربعین و در اربعین
 اربعین و در اربعین طایفه و در اربعین در اربعین فصل و در اربعین و در اربعین
 در اربعین صورتانم طارده و در اربعین انقدر فصل که کتب الی سینه و در اربعین و در اربعین
 سنی سینه خمس و در اربعین مستلزلان الی الدنیا و غرب الی الدنیا و القدر غیره سینه و در اربعین
 جبل شق البحر و در اربعین من تاجیه و در اربعین تا اوقات خلقت اهل الیوم و در اربعین و در اربعین
 المستوکل بانه الف و بنا و لاجرا الی الدنیا من عرنا و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 در استقلال آتش ظاهر شد خانای بسیار بسوخت و در سینه و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 خلقه از آن صیحه هلاک شد و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 خسف شدند و در سینه و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 مانند سینه سینه و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 آن در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 آنچه داخل شود در شقق و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین
 و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین و در اربعین

این محفل عظیمی است که در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری
 در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری در منزلت اقدس حضرت آقا محمد باقر در تبریز در روز اول شهریور سال ۱۳۰۳ قمری

بالتواکالت علیه تعالی	اقول بن نبی منظر ما
فقد لزمانه یوازیه بشد	بهدلایک قیسره مردو با

اگر در ایام دولت شاه القادر در ایام ضعیف و بدست برون آمدن آن در پیوستگی

ایشان کردند و گریه آنها در دیدن دروازه سیاه کرده از بی جنایه می آید و جمعیت عظیم بر در آن جنازه
 احاطه کرده اند و از کثرت مردان و زنان راهها پر شده است و میگان کرده که متوکل برود است پسید
 این جنایه کجاست گفتند این جنایه ریچانه کی از کزیران متوکل است که او را بسیار دوست میداشت
 پس او را دفن کردند و انواع ریاحین و مشک و عنبر بر قبر او افشانند و قبه عالی بر قبر او بنا کردند
 چون زبیر این حال را مشاهده کرد خاک بر سر خود افشانند و گریان خود را چاک کرد و فریاد بر آورد
 که وای وای و ایستفا امام حسین علیه السلام در کربلا خراب شد و گریه کشید و فریادش را
 بکشند و زناش را اسپرکتند گریه بر او میکنند و بعد از آن سعی میکنند که آثار قبرش بر طرف کنند و او را
 گوشه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و نور دیده علی مرتضی علیه السلام و سرور سینه فاطمه زهرا علیها السلام
 است و برای کثیر سیاهی اینقدر گریه و نوحه میکنند که راه را این احترام دفن میکنند الی آخر القصر
 و از آنجا که عبدالملوک خان اوزبک ولد عبید الله خان پادشاه ترکستان است در هنگامی که
 مشهد مقدس جمیع از سادات و علما و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلوات اقبال کرد و مشهد
 مقدس برون استازان مقدسه را بلجای خود و استند با تمام شده او زبیر اطراف در جو نسج
 احاطه کرده طائران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالملوک و درین محمد سلطان مشهور
 به قسیم سلطان با جمعی از بهادران نامی بشهر آمده درین استازان در آمد تیغ بیانی آقا بهر نشانی
 کرده در ضمن استازان مقدسه از کشته پشت تا پیدا چون از ارباب جلالت پر و اعتماد دست علما
 و فضلا و سادات و خدما استازان و جمعی که تپاه بردند مقدسه آوردند و کشته های بیرون مشهور این
 زیاد پیش گرفته شود و غضبش جز بجزون سادات و علمای شیره الطفانسی پذیرفت و از ضمن لا
 یرحم الله من لای رحم الناس احترام زنده نموده با کمال قساوت قلب و در صفت میر علی شیر استازان
 او زبیر را با ندر و در دهنه مقدسه مستاد یک یک از بی ارگان مظلوم را از در استیاده و
 ما را حفظ بیرون کشیدند بدینجه شهادت میرسانیدند و معاصف از دست حفاظ گرفته از
 همان شربت می چشانیدند تا آنکه میر محمد حسین استرا با وی مشهور به سیر بالای سر کرد و صلح و
 انجمنی در عیادت در سبزه عالی داشت و همیشه بالای سر خنجر مبارک نماز و دعا مستعد و تلاوت

القوا للشراسی کرده مردم به سید از خوار غضب و جمل بار همین آواز کرد پس سب و از نمود روز
 دیگری باز آمده همچنین آواز کرد و پدید آمدن معنی را بشهادت پانصد کس بدار اختلاف آنها در چهل پنج
 زلزله عموم دنیا را فرا گرفته و دنیا و قلعها و قلما خراب شدند و در انطاکیه کوهی در دریا افتاد
 و اهل تلبیس از نایب مصریجه تا که شنیدند خلق از ان صبح ملاک شدند و آب چشمهای که فرو رفت و
 متوکل حدیث از دنیا در کفر سنا و تا آب را از عرفات بکجا جاری سازند اسماصل که متوکل
 در عداوت اهل بیت نصب است از اقران خود روده بود اهل بیت علیهم السلام با ترو او و قعی نبود چنانچه در
 در ابن سکیت که معلم اطفال او بود پرسید که پس از ان نزد تو محبوب تر اند یا حسین علیهما السلام آن
 سعادت گفت قبله غلام ایشان نزد من دوست تر از ایشانست از اصغاسی این حرف بغیظانده
 حکم کرد که در بالش بر ان تقابرا آرد شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ اختلفا میفرماید فی سنة اربع
 و اربعین نقل المتوکل یعقوب ابن سکیت امام من العربیة فطلبه الی تعلیم اولاده نظر المتوکل
 و ما الی ولدیه المعز و المویذی فقال لابن سکیت من احب الیک هما و احسن و احسن فقال قنبر یعنی
 و لی علی منهما فامر الاتراک قد صوابه حتی مات و قبل امر لبسلسانه ذات این کلام او نص است
 درین که متوکل پس از خود بپسر از حسین علیهما السلام میدادست بلکه حسین علیهما السلام نزد آن
 دین مقدار کثیر سپاسی انداختند فلعله التدریج علی من روان بدین ارضی بانمار واحما
 و نسبت که چون متوکل حکم کرد که قبر مقدس آنحضرت را محو کنند و از نهر حلقمی آب بران بریزند
 هر که بزیر آنحضرت رود او را بقتل رسانند این خبر بزید مجنون رسید که مشهور بود در
 مکه و وقت اظهار دیوانگی میکرد که هر سخن حقه که خواهد بگوید و کسی متعرض او نگردد و عازم است
 بپس سپاس مجنون گردید در آن وقت در مصر بود از آنجا استو چند بارک آنحضرت در آنجا
 دن مدخل بران بپس بگردد سید با بلول و تا که در نیز کمال عطا و عازم است

هسنت محاربات سیفی و سنائی و مجاهدت علمی و لسانی بجا آورده اند و از هر مائیس لازم نمی آید
 اشکت و اگر مستحق در صدد مجاهدت آمده و در معرض جواب بگویند که شما من فرار کرده اید و در صدد
 بجز حسین و مقدوحین محسوب اند و در جواب میگویم که این قولیست که در زمان ائمه است و ثابت است
 تمام مطابق نیست و باطن آنها با ظاهر موافق نبود و حقیقت این است که اولی و ثانی در صدد مجاهدت
 با حقیقت ریاست و خلافت ششمین نیز اهل سنت و اهل بیت بیان احتیاج ندارند و در صورت
 بن ابوسفیان نیز نزد علمای اهل سنت شکی در بر نبی نیست در مواردی که در این کتاب مذکور است

بعد از حیرت جنید و آنکه بعد از ملک خلیفه حق و امام صدق الی اخری قال یحسین در بیرون بیرون
 بن عبد الملک از جمله رؤسا و ملوک اهل سنت ریبی نیست و تحقیق این نزقه آنها را در حدیثی شرح یافته
 معدوم نموده اند در صواعق میفرماید عن ابن مسعود سید حسن از سئل کم یکم فیه ال منة فجلینم
 نقال سالن عنها رسول الله علیه وسلم فقال اثنا عشر امة فیه نصیب منی اثنا عشر امة فیه نصیب منی
 عیاض لعل المراد بالاثنی عشر فیه الاحادیث و ما شابهها انهم یکونون فیها ثمره و ثمره و ثمره
 لا سلام و استقامت اموره و الاجتماع علی من یقوم باسما فیه و جدید فیه انیس و جمع صلیه لسان
 لی ان اضطررت امری امته و وقعت علیهم الفتنه من الولید بن یزید فاقصبت لک العقیقین یعنی
 لی ان قامت الدوله العباسیه فاستأصلوا عن ازمیم قال شیخ الاسلام فوقع العباسیون نظام القضاة
 هذا حسن باقیل فی هذا الحدیث و الروایة سائده بقول فی بعض طرقه الصحیح کلهم یجتمع علی الناس و المراد باجماعهم
 اقصیاء هم لیبیت و الذی اجتمعوا علیه الخلفاء الثلثه ثم علی ان وقع امر الکلبین فی صفتهم تسبی سواد
 یومئذ باسما فیه ثم اجتمعوا علیه صلح الحسن ثم علی و ولده یزید لم یظلم علی ولد علی ای حسین امر علی
 مثل قبل مذک ثم لما مات یزید اختلوا الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بعد قتال بن الزبیر ثم علی اولاده
 لا ریب ان الولید قبیله ان قیزید فیه شام و قتل من سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز نهوا و سبوا لعل
 الخلفاء الراشدین و الثانی عشر الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمعوا علیه لما مات عمر بن عثمان فوسل
 نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقلوه و خشرت الفتن و فقیهت الاحوال من یومئذ لم یبق من ان یجمع
 الثانی عشر علی خلیفه بعد ذلک فوقع الفتن بین من بقی من بنی امیه و خرج المنزب الاقصی عن العباسی

نیاید مینویسد که از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هونناک بدستور معناد و در بالای سر سینه
 بتلاوت مشغول بود یکی اوز بجان از خدا بخیر دست در سکر اوزوه بیرون میکشید میر بیچاره از هول
 یان در کشتا کشت و اضطراب و دست بر پنجه ضریح مبارک زده محکم گرفت اوز یک دیگر شمشیرهای انداخته
 قطع پیدا نموده دستش در محراباندا در کشیده پاره پاره کردند بجهاد در آن روز غم آنند و کشتانی روی
 عاشور او نموده و دست کرد بلا بود خون کشتگان در محرابستانه متبرکه بر شمال آب جریان یافته سفینه
 میات آن مردم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی مرثیه درین باب نظم کرده این بیت از آنجا است

هنوز از لبشار ند خاک مشدرای | سفینه از شط خون تا گیر بلا برود

عورتان این طبقه که سپهر پشیدگان حریم عزت و سپهر شینان سرادق عفت بودند و باستانه جمع شده طبعی
 شسته بودند از مزاج و لیسران و برادران خود را غرقه در یای خون دیدند و خود را در دم محنت و طاعتاده
 بست اوز بجان بجای اسپر و مبتلا شدند و وضع مقدسه بیاد غارت و تاراج رفت قنادیل مرصع طلا
 زلفه و شمعان که از حیرت تعداد بیرون بود و مفروضات و نظروف و ادانی چینی در کتاب خاتمه سرکار فیض آنرا
 در تمامه ای ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده از مصاحف بخطوط شریف حضرت ائمه معصومین علیهم السلام
 در سوادان با عدم مسل با قوت محض و سعادت بیرون دیر نسبت بی ناری و قاری سنی رحیم حساب بیرون
 بود بدست اوز بجان بی تیز نادان در آمده آن گدگرا نمای چون خرف ریزه بی بهای یکدیگر میفروختند
 عبدالمؤمن خان حاکمی در مشهد مقدس تعیین نموده در وقت رفتن میل کلان بالای گنبد مبارک
 در شاه جنبه مکان شاه پهلما سپه قومی از هفت من طلا ترتیب داده بودند تصرف نموده کزانی
 التوا یخ العتبه سبحان التذاهل سنت قراونی شیخی از مشایخ مشرقه را که بجلای معروف کفر
 در بیان حضرت امام الانس و اجمین حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه الخیه و التنا افتخار و مباحث
 دارند حریم حرم تصور نموده و قیقه از وقایع اداب فرو گذاشت نمیکند و در نظرم و توقیر خدام
 مزارات باقصی الغایه میکوشند و نذر در راه قاف بیان ائمه هزاران نیاز پیشکش میکنند که
 در میان اسلام با هزار نالیض الاله الاله حضرت ابی عبدالمکرمین حضرت علی بن موسی الرضا
 علیهم السلام چنین تنگ حرمت بتقدیم رسانیدند باوصف آن بخدمت او عامی نمایند که در و بسا

اقصی نموده و بعضی علمای متأخرین بحسین زمره اولیاد است بنا بر ما درت سینه نموده و از ارفق صدر حکم
 بوضع نموده و بعضی علمای آنجا بلی خط تصحیح حاکم و بحسین بعضی متأخرین شیعیه گویند که در این دلیل
 در معنی حدیث نموده که مراد از علمای لغوی آن است یعنی از شهرت شهرت بقتل و در حدیث آن
 شهرت این مجرور صواعق محرقه میفرمایند شدت بعضی فاجاب بان تشنه و علی با بیچارگان است از این
 قرائت بذا صراط علی مستقیم برقع و نمونیند که از او به یعقوب اتقی نیز پس شیعیه ضعف است دلیل
 مضحک و در نسخ است بعضی متنبه بر ضعف این توجیه است و در حدود ۲۰۰ نفر است و در حدود ۲۰۰
 متقابل آن حدیث دیگر وضع نمودند و آن است اما در تفسیر اعلام الوکیلا ما ۲۰۰ هزار مرد و پسر است و آنجا
 متفها و علی با بشار متحاکل وضع آن کاشمیر العبد النصار و شمس شمس است و متف خانه موسس
 و متف شهر در نهایت غرابت است مگر اینکه از شهر متفیه بی ساعده یوده باشد که اسامی اینها
 شهر استقیه چنین در کتاب است محمد بن اسحق و موسی بن عقبه و امام شافعی قول غریبه است حدیث
 نموده میگورند قاتل مرتد مسلم است لوزی در تندیب الاسما میگورند قاتل محمد بن اسحق بود
 بن عقبه محمد بن مسلمه بن اذی قتل مرتد لوزی نیز لوزی در کتاب مذکور گفته قال الشافعی
 فی مختصر المزی فی اول کتاب اسیران ابنه صلی الله علیه و سلم علی محمد بن مسلمه سلب مرتد
 و بذا دلیل عداوتی با آنکه در جمیع کتب معتبره سیر و آثار و احادیث و اخبار اهل سنت غزوه
 غیر تفصیل تمام مذکور است و قتل مرتد را در کتب مذکور استند بجزرت امیر المؤمنین علیه السلام در
 چنانچه ابن عبدالبر در استیبا بنموده ایم ان تامل علی بن ابطالب ابن اشیر سفیرا یومحج الذی
 علیه اهل اسیر و اسد یحسان علیا یوم فاکر در جمیع مسلم تمهید در واقع شده که آنحضرت قاتل مرتد است
 و در کتب معتبره دیگر همچنین است بلکه این امر چه در اثر سنوی رسید علمای اهل سنت را امام شافعی
 بنوشته و خلفای معاشرش که در حدود انضای آثار آنحضرت بود و نداد بداع احتمال ضعیف است
 قتل مرتد را محمد بن مسلمه ساختند و اسد لال ابطال فرمودن حضرت سرور کائنات علیه
 السلام بر تقدیر محبت روایت و محض بود نش از تعلق و هم را در حدیث است که لال

تغلب بر او این علی اندلس که انستیز با مخالفت و انقضای امری ان لم یمن الخلفه الا لا سم بعد
 امکان بطلب بعد از آنکه در حین احوال الارض شرقا غربا بیجا و شمالا سما غلب علیه المسلمون و لا یقول احد
 بلذاته فی شئ الا بامر تخلیق انقی و عمر بن سعد بن ابی وقاص را برخی از علما می رجحان بلسنت
 توفیق نموده اند و تمذیب الکمال میفرماید قال احمد بن عبد الله الجلی کمان میروی عن ابیه حادیه
 میروی الناس عنه وهو الذی قتل حسین و هو تابعی فقتله و شعرا می این فرقه مرثیه او گفته اند ایما
 از انجلاست و تمذیب الکمال آورده منی عمر بن سعد یقول ابو ظلف عدی بن حنظله العاصم که

لقد قتل الخنکار کادرد فته لم یکن کذاخیلا ولم یکن	اباحض الماص و السيد القمر رد الخرب مدت عن مواجدها
---	--

روسی الالنسائی یعنی نسائی صاحب سنن که از یکی صحاح سته است از روایت کرده و محمد بن مسلم زهری و ابو یوسف
 مسبوکی که از روایات رجال صحاح سته اند نیز ازین لقب جلیل القدر روایت میکنند و متوکل را شیخ محی الدین
 که از اعاظم مشایخ اهل سنت است از جملة اقطاب شمار کرده و عبد المؤمن بن علی و دیگر سلاطین ماوراء النهر را فی فضل بنا
 با حفاقتی را هست و است میگوید و طیار و ما و اسی است این تمام از احوال بعضی از روای
 است است و استیاب حالات نصب و خروج تمامی این فرقه را و فاضل طوال و فاضل
 اما علما می است جالفشانی و اعداد و اعانت اینها در باره اهل بیت رسالت نیز ظاهر و با
 و محتاج بر بیان نیست جمهوری ایشان برای ادنی شیخ مجوس که متخی از فضائل و فوائد اصل
 نفسانی و متخی بر زائل روحانی باشد هزاران مناقب روایت میکنند و روایات موضوع
 را بکمال انشراح صدر و حجم نموده اثبات فضائلش میکنند چون ثوبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 میرسد احادیث صحیح را تحریف و تضعیف مینمایند و هر گاه از تضعیف عاجز میشوند تا ویلات با
 رکیکه بکار می برند چنانچه بر ناظران کتب کلامیه استخا و افع و لایح است و ذکر آن درین مقام
 موجب اطالالت کلام است بقولای ما لایدرک که بر یک حدیث انفا نموده شد ترفندی در
 رطباتی با سائید خود روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انما
 اعلم علی با روایت دیگر ترفندی چنین روایت کرده اند او را حکمیه و علی با با آنکه حکمیه

و اعانت تصویر نموده صنادید خود را بیان ستایشش میکند اینک بدستش عجایب با بجا بود من قاضی ناممب و
 صنادید نخل او از شیعیان تخلص حضرت امیر المومنین علیه السلام خلاف بعضی در کمان صحرای است و از خود
 مخدومی را بنا بر مصلحت دنیاوی موسوم شدن شیعه لازم است تسویه شش شیعیان بصواب بود و بیشتر
 و بیشتر تخلص که آن کذب محض است و تلقیب بعضی از اهل سنت شیعه محضی از اهل سنت است
 بود قسغ آمده در تاریخ فرشته در ضمن احوال دلاورخان که یکی از سلاطین دکن است قوم نموده چون
 دلاورخان از بارگاه کجیل حاضر تشریف فرمود امری که فی الجمله اینی داشت . . . می نموده چو در آن
 حقیقی ندید بود شعاعی از این شیعه بر طرف کرد و خطا . . . پیش . . .
 خواب بود برخی منظر آن که چون عم آنحضرت علی عا و شاه و پسر او شاه علی شیعه بدست
 او نیز بر ملت ایشان خواب بود مشق خدیو طبع متواضع بود و این به در اینست که با پیش
 شیعه است پس اکثر است و جماعت که کمال تعصب نسبت نمودند به شیعه بدست باز بود
 سعی کردند که موافقان در آن . . . با هم طریقی شیر شهاب علی را که در تمام دنیا
 کرد و این بدست شاه مستوره حصال که حقیقی بود از شیعیان آن . . . که با شیعه
 امرایان است نموده موافق سازند اما در تاریخ حقیقت . . . شیعه بود . . .
 ایشان در گذشت و در تمام ایشان شیعه محضی خوانده نمودند طبع بسیار مفرود . . .
 سعادت نشان در بلده بیجا بود خلیفای صاحب سوره اندونام حضرت . . .
 یوسف عادل شاه مذکور سازند انتی از مخدومی نیز نظیر این در آنده صاورش به مصالحت این شیعه
 گردیده اند چو در ایام تسلط و اقتدار امیر الامرا و الفقه بالدرول با او در مشور و سر هرگاه طبع
 تقدیر آن امیر بادشاه نشان بنا بر شدت تعصب و وقوی نصیب فریب از مخدومی استخفاف
 به سرانیده بود قاضی صاحب قوسم خود راه داده رسال اظهار بحق تعریف کرده خود را در اول
 خود را از جمله شیعیان در میان طاعت علیه السلام قرار داده از تعصب خود را بر آن نموده بعضی از
 قاضی عظام را شفیع خود ساخته رساله مذکور را بر سلطت بعضی از سادات بنظر رئیس نظر
 با و در رسانده از تو سمرقاند بساط نجات رسید از آنست حال امر الامرا و در آنکه از آن

میفرمودند و بگفتند خائف بودم ترا طوطی و خوشگین بسیار فتنه بگرفتند سلب کبوتر متوجه میشدند
 پیش برده بودم که در پیشگاه او در کتب احادیث و سایر آثار است که آنحضرت علیه السلام عروین
 میفرمودند که در آن زمان با خود سلب و التفات فرموده چنانچه کتب و احادیث بان
 در آن سلب متوجه بود و اینطور با کبریا در معارج الهیه اختصار نموده میگوید نقل است که شاه فرمود
 آن شب همیشه پادشاه را در بعضی خواب دیدم که با سلب التفاتی بر سر او و جامه و سلاح او را نموده خواهرش
 بر او میزد و سلب بر او میخاست بر او میخاست و سلب در جامه و سلاح او و جمال خود گفت تا کلمه
 آن که در خواب دیده بودم که سلب بر او میخاست که قاتل او کیست گفتند عین ابیطالب علیهما السلام

نگاه این بیت گفت

سوزان تان رو خیر فاطمه	لگنت ابی علیه آخر الابد
ندم تا ما من لا یسأ به	من کان یدعی قدیما بیضه ابلد

انتی در فرقی سلب و عطا می مریب بودی مختل است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام گفتند
 بگرفتند سلب و فرموده جناب سرور کائنات علیه السلام صلوة و السلام سلب و در آنچه مسلم
 عطا فرموده باشد خبر عطا می سلب بغیر دلیل قوی که معارضه اخبار استغنیه بگفته است و با تری
 بوده باشد مقبول و مسخر نیست اظهار آن از حیث احصای نیست مقام گنج این استیجاب آن
 ندارد بل نفس کمال است در خفا می تا اثر اهل بیت نبوی علیه السلام و صلوة و تقوی آثار امام خود
 زالی شام اند که هر چه همت طغیان نمیشد بر قلع آثار آنحضرت معروف و معروف بود چنانچه
 در شرح نجوم البلاغه از ابو عثمان حافظ روایت کرده که قوی از بنی امیه در خدمت معادیه عمر
 کردند که امیر المومنین آنچه بان آرزو داشتی بر سیدی اگر اسماخ خود را از لعن این مرد باز
 داری بهتر است معادیه در جواب گفت لا والله حتی بر لبوا علیه الصغیر و بهم علیه الکبیر و لا یکر
 در فصل آنتی بریدن لطیفه انور الکریم ما قولهم و اللہ ثم نوره و لو کره الکافرون انجب است که
 فاضل ناصب دیده و نه بسته در عدد و مکاسبه و آمده با این همه مشایخ و حق پوشی
 که علی در دستهای الطسنت در باره الطسنت نبوی علیه السلام نموده اند که همه را اندازد

از روی تشییع و تدفین در آنجا که در میان اهل بیت است و سبب
 افتراق فرقی شیعه همین است که در هر انقلاب شیعی برنگ دیگر نظر میگردد و در مذاهب دیگر بود و سبب آمدن اکثر
 ازین انقلابات نزد شهادت آمده واقع شده اند تفصیل این اجمال آنکه چون اشتیاقی شامی
 گفته نرید بلید و تحریر رئیس اهل عبادت این زیاد امام امام را در کربلا شهید ساختند کیسان نام
 شخصه که از چپایهای سبط اکبر حسن مجتبی بود و بعد از وفات آنجناب صحبت برادر ایشان محمد بن علی
 که مشهور بمحمد بن حنفیه است اختیار نموده بود و عراب علوم ازان بزرگ حاصل کرده و کین شامی
 امام شهید برخواست و مردم را برین مهم ترغیب داد و جماعه از شیعیان او را مثل سلیمان بن مرزوق
 و رفاعة و برخی از شیعه سبیه متابعت و مطابقت او نموده یک دو باره با این زیاد و عمال او
 در آن وقت که شمشال ایشان بجز شهادت شمره بخشیده تا چار شخصه را از شامی پیوسته که نامش نجاش
 و ابی سعید نقعی بود و فن ریاست و حکومت و صنعت جنگ و جدال و در ب و قتال و انیک
 در دست بر پا کردند و ابراهیم بن مالک اشتر را امیر الامر او قرار دادند و
 در آن زمان که امیران این تیراندگوسار را شکست داد و بجز بر میانید و تهمذ بن
 کیسان شد و این کیسان و داد اهل حکم امامت حسین بود و محمد بن حنفیه را بلا واسطه
 بعد از امیران امیران امام افتخار میکرد و صحبت حمله که امام اکبر با سعادی و اهل شام کرده بود
 و کیسان از لیاقت امامت بر افتاده بود و امام حاضر را نیز صحبت متابعت و مطابقت
 امام اکبر و بدین صلح اگر چه بکراهیت بود از لیاقت امامت دور میداشت تا چار محمد بن علی
 در قسری و عامل او ای امامت ترار داده بود و خوارق محیب و مردم را در
 در آن زمان که در دست میکرد و مختار چون بد مذموب بود و آنقدر نفس آنرا
 که در آن زمان که در دست میکرد و مختار چون بد مذموب بود و آنقدر نفس آنرا
 در آن زمان که در دست میکرد و مختار چون بد مذموب بود و آنقدر نفس آنرا

درست متصبا انش بجزای من همان احمد یا درینکه بودیم هم با خود برادر مسلک بود اصیبت اخل کرده
 بتصنیف این کتاب پرداخته بزم ناطق خود انتقام حضرت مومنون از شیعیان میدر کردار گرفته
 خاطر خود را باین امر تسلی نمود قاعده و یا اولی الالبصار دیگر آنکه تقییب اهل سنت بشیعه اولی و شیعه
 خاص امیر المؤمنین علیه السلام اصطلاح جدیدیست که از محدومی و بعضی اختلاف بتاب بعضی از اخص
 و کمال در قامت بوقوع آمده و لغیر ما قبل از ذلالت مستحق فاصنع ما شئت و در حقیقت خلاف واقع و اول
 تسمیه همگی است بکانورد و توصیف شیب و ابج و بیچ و بسیمه لزوم است چنانچه سبق ذکر یافت قندگر و آنچه
 گفته لفظاً ناصب و در عرف شیعه قاطبه برای کسیست که مخالف عقیده ایشان باشد ممنوع است
 و باندگنا صلیب بر من بیان آمد که مطلق مخالفت در تحقق نصب کفایت نمیکند بلکه نصب عدالت بلایت یا عدالت
 صاحبان مذکور با امامیه و حقیقت نصب معتبر است و در واقع این هم تسویات ناشی از اصل معاد است نه قبول

کلام دواء استغنی به الالهی فتلعبت من یدایها

و بیکر آنکه آنچه گفته که شیعه اوسله عبارت از جمیع مهاجرین و انصار است اسل آخره
 کلیت این دعوی چنانچه اخص بران نموده ممنوع و کذب محض و خلاف واقع است نظر در احوال
 عبید اللہ بن عمر سعد بن ابی وقاص و عبید اللہ بن زبیر و ابوهریره و عمر و عاص و عبداللہ بن عمر و عمار
 و غیره بن شعبه و غیر آنها کذب است و جزئیت عین دعوی امامیه است و نفسی با و نمی بخشند و تعلیل
 تقاضا بر خمی از محابه و تابعین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بویع و احتیاط علی
 و ممنوع است ابوهریره که شریک و جیه و حریف قصد بود در جنگ صفین نماز با حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام میگزارد و طعام همراه معاویه میخورد و هنگام جنگ بر فراز تله بنظاره گستر
 راند و مبارزان مشغول میبود و ادا انصاف داده شریک نشدن در محاربه با سلیمیت
 اعتزال از روی تعلیل نموده علامه جوینی در حاشیه فراموش نموده روی ایشان تعلیل
 را م معین خلف علی رضویا کل من صراط معربه و معتزل القتال فمسل عن کت قتال اهل
 خلف علامه و طعام صورت او در التل بود و عرب اسلام قال القائل انما سب لیل الیوم
 لشهر و زمان امیر المؤمنین امیر المؤمنین شیعیه هم با خود برادر مسلک بود اصیبت اخل کرده

نعلبوز و نعلبهران بن مرد فرزاعی و سید بن نجیب الفرائسی و عبداللث بن سعد بن فضل الازدی -
 عبداللث بن وائل التمیمی و زفاعة بن شداد و زین بن کسیر از معارف اصحاب امیر المومنین علی بودند
 و چون عزیمت ایشان بر طایفه بنو تميم بن قسیم یافت بعضی کثیر و بعضی سراسی میانان بن مرد و چون آن کس
 بن نجیب که صحاب و سرسوار کبریا را زنده آورده بودند گفتند خداوند تعالی ما را بطول عمر مستجاب گردانید
 تا در انواع نعمت افتادیم و با هم روزگار داشتیم تا کشتیم و کشتیم تا اعمال بسینه خویش نماندیم
 میخواستیم که دست در دامن تو بودیم تا با ما بودیم که شاید ایستادگی او با ما قبول کرده بودیم
 کند و هر کس از آنجا آمد که کبریا را زنده آورده اند میگویند سلیمان بن مرد گفت این مرد را
 شما سموع نیست گفتند پس ما چه کنیم که سخن او را نپذیریم گفت هیچ سینه گیرید و هر چه از او
 را در معرض جمع آیدم چنانچه می آید از شما بشیرند که بگردانند تا ان شاء تعالی و تقدیر انکار نماند
 با شما که بجای نماند و الی با که نماندند و انفسا ذکر خبر لکن آن کس که علمون مجروح شیعیه بنو اوس
 استنفا در آید و گفتند صلوات است که شمشیر از نیام بیرون کرده و سنانها بر سپان
 راست کرده همانرا از لوث وجود دشمنان آن محمد پاک کنی و همه بر این معنی کجاست شیه که
 قتل امیر المومنین حسین را و هر که کشتن او زمان دادند هر که در قتل او سعی نمودند آنکس را
 پسندیده او بود همه را بکشند تا تو بر ایشان در وجه قبول یا بدو چون مهم بر این موجب
 قرار یافت گفتند یا را امیری باید که همگیس از امر او سخاوت ندارد و انگاه اتفاق نرود
 با ارباب سلیمان بن مرد و عفا دادند و با یکدیگر میفرمودند که بعد از فتح و ظفر علی بن حسین
 را بدو بر خلافت نشانیم و در نیاب با طرف دلایات رسولان فرستاده نامها و نشانند
 مفرین بود که بنال محو طایفه چنان رفت که جهانیان را معلوم است کنون تو قهر از دست
 خاندان خود داشت که حساب جنگ آماده ساخته در فلان وقت در کوفه جمع کردند
 و از امیر المومنین شروع نمایند و اتفاق این جامع و کسرا صدی کوشن
 نشان علی بن المومنین حسین را بدو می نمودند تا بر حیات ابدی او از انجا بود
 سخن کردند و در آنجا نشان دادند که در آن شمشیر شاد و سر و زخم در آنجا

و انق قنود شایان دعوی ساخت و باین چیز شد بر مردم بسیاری را در راجه اطاعت خود و خلک
 بر بدعتی که در یازم کرد و او را نه و آن در میان کس تواری شایان که معصب بن زبیر بود عبد الله بن زبیر
 و اما دشمن بود و حرف می کشید و ختر امام شریف در حال سخن او بود و بجهت تمنائی که از مختار نظر بود
 بر مردم آن کثیر بود و او را بوزیر فرستاد و این مختار طائفه هم ندید خود را بختار و بطلب
 کرد و در میان آن کثیر بود و بیگانه بود چون مختار از زبان مردم عالم گشت و او را اله هر جا نه
 نظرش بود و این شایان و بین آن کثیر گشت باز بلقب قدیم خود که کیسان بود و چون نمودند
 الواقع مختار نگردد و موافق میان یقینت همیشه اتفاقند بود آخره دعوی نبوت میکرد و میگفت
 که بزرگترین پیشین شایان را با او ال لشکر بان نمود و اسرار صوری و اران مطلع میکند و محمد
 بن حنفیه در آن نوره چهار هزاره بان اظهار بزرگی عقاید همیشه مختار و او تمام قبوی و میفرمود
 و اول کسی که از اسلام در تمام ما شوره او نوزم و شیون بر آورد مختار است و این همه نفس بر با
 انواری شایان که بر قتل لواحق شام بود تا باین تقریب ملک و سلطنت بدست آمدی نمود
 و اما در باب امام حسین چه کار مانده بود چون خود خیالی پیگیری داشت و اتباع او بر ملا
 سب و تیزی صحابه پیشوندانتهی کلامه قول بچند و می مردم است اول آنکه معیت نمود
 سلیمان بن عمرو که از صحابه کبار بود و اتباع او با کیسان که بر پیش قائل یا نامت محمد
 بن حنفیه بود در چیز است و مخالف است معتبره تواریخ اگر چه این معنی بر و افغان فن
 و منوی تمام دارد و اطمینان قلب عوام را بیکر عبارت رود و خنده امضا بطریق اختصار
 مبادرت نموده شد میفرماید طائفه که با مسلم بن عقیل معیت کرده بودند و با امیرالمؤمنین
 حسین نامها نشنند او را طلب داشتند و مسلم را در کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه
 و بعد از آن در ظل رایت عمر سعید بیکر بارفته حسین بن علی را و اهل بیت او را بقتل
 و بعد از چند گاهی تشنه شده انگشت حسرت بدندان گرفته بود و نوزم کرد و کوفه
 میگفتند که خسران دنیا و آخرت نصیب باشد که بعد از آن اگر امیرالمؤمنین
 در نوزم در دنیا که شایان از هر طرف از دست او را بر سر او انداختند و کوفه

که در آن روز دستگیر شدند که چون لشکر جمع شود و طلب خون امام شهید تمام نماید منتظران را از آن آستان
 جوف لیل از کوه بیرون آورده در وی بر راه آورده در آستانهای اینحال شخصی دید که او را با خود
 که میباید گفتند مختار از وی پرسید که امانی کوفه را بر چه چیز و بر چه سوار است. آن را با خود
 بی شبان انداخته تا بر سر نموده گفت من را بی ایستادن چنانچه میباید چاره عایت
 آورده را در آن کوه کرده روز و شب از رفتن نمی آسود تا بجوای کوفه رسید. آن روز
 غسل بجای آورده جامهای پاکیزه پوشیده شمشیر حائل کرده چاشنی
 سیب فروخته آمد با خدمت اشتغال نمود عمر بن سعد بن ابی وقاص
 که از قبل عبداللہ بن زبیر و آل النولایت بود از روی شفقت و نصیحت تا کوفه
 گرفتند گروه جمعی از شیعه با ترو و مینما تید من از نسا و اد این ستم معلومت که او در درختی
 داری که روی بیرون آمدن نداشتند باشد عبداللہ بن زبیر و ابراهیم بن محمد را
 مختار را در زندان کرد پس طائفه از اهل کوفه التماس استخلاص با عامل کوفه کرده در جرات
 نیافت عظمای کوفه از رویه خاطر از پیش روی بیرون آمدند مختار بار دیگر التماس بابت بن عمر
 برده از وی درخواست کرد که تارقه لعبد اللہ بن زبیر و ابراهیم بن محمد از زندان
 او اشارت فرماید آنجناب مسئول مختار را مبنی بر دل کرده اند نامہ بن عمر بن عثمان با ایشان نوشت
 که ابا بعد شمشیر شمشیر سبیه مرا با مختار میدانید بمردی که مرا با شماست التماس مینماید که چون نظر شما
 بر مکتوب من افتد بے تاخیر و تشویش دست از وی بازدارید تا هر جا که خواهد بود و باشد چون
 نامہ آنجناب لعبد اللہ بن زبیر و ابراهیم بر رسید مختار را سوگند داده از زندان بر آوردند و
 بعضی کتب سواد نامہ مختار لعبد اللہ بن زبیر و ابراهیم بن محمد نوشتند و بعضی کتب
 کرده ابا بعد الی حبست منظر ما و ظن لی الولاة ظنونا کاذباً کتب فی حکم التالی بنظر انظار
 و ابا بعد اللہ بن زبیر و ابراهیم بن محمد کتب با عسی اللہ ان یخلصنی من ایدیهما بلطفت و شک السلام
 علیک من عبد اللہ بن عمر بن عثمان نوشت اما بعد تقدیر التالی منی و بین المختار من التهور الی
 بنی و نیکام من التالی کتب علیکما با خطیما سبیه حین نظر ان فی کتابی بناد اسلام علیکما و حرم

در محبت علی و آل او نیز بنی مختار گفتند من بواسطه صحبت رسول خدا نبوت او را دوست
 میدارم تا در امر مسلمین قبل بکینا هم در این شایسته کوفه در بن حریت میدانم که من در آن
 زکیخ خانه خود بیرون نمی آید و در شهر و شمس که در محله بنی کوراسی چنان دیدم که مختار شده
 بلکه گفت اغزال الامه و ستم مختار را بنامت مبرهنت در سیاست از تحصیل نمی باید نمود چه
 وحی است که در حق مصداق ابوالایت ارق و شام همان خالد بن الولید بوده و بنا بر سخن
 عمر بن ریشة عبید اللہ از سر تون مختار و گذشته است آن آویزندگان فرستاد و بعد از قتل امیرالمؤمنین
 حسین مختار آمده بن قاصد را پیش عبداللہ بن عمر بن خطاب که صنیہ خواهر مختار در قید کج
 داشت فرستاده احوال خویش باز نمود و التماس کرد که در استخلاص او اهتمام فرماید تا بر اضطرار
 صنیہ عبداللہ رقعہ بنیدید نوشت مضمون آنکه این زیاد مختار را که میان من و او خویشی و فراتج
 سبب است بی سبب گرفته بزند آن باز شده است اکنون بتمس آنگه فرمان وحی تا او را از کس
 بیرون آورند و چون نیرید بر حسب مقتضی وقت از سخن عبداللہ بن عمر تجاوز جایزند است
 باین زیاد پیام داد تا مختار را مطلق العنان گرداند عبید اللہ بعد از استماع فرمان نیز مختار
 را از زندان بیرون آورده پیش خود طلب داشت و با وی گفت ترا سه روز مهلت دادم
 که بعد از سه روز چشم من در کوفه بتواند گردنت میزنم مختار از کوفه بیرون آمده روی بکعبه
 آورد هر گاه عبداللہ بن زبیر در محله خروج کرد مختار نیز با او معیت کرده ملازم او شد و چون
 در بن زبیر متوجه شد تا با برادر خود حرب کند مختار که جدید اجتهاد بسته در جنگ سعی بسیار
 و دنا عمل گرفتار گشت و چون حصین بن زبیر که را حاضر نمود مختار در دفع لشکر شام و طاعت
 رات و جلالت بجای آورده و او مردی و مردانگی داد و بعد از فوت زبیر اجبت لشکر شام
 زحرم را بیت دولت عبداللہ بن زبیر بالا گرفته حجاز و بصره و کوفه در تحت فتوح و تصرف او بود
 با مختار آقازلی انظار نناده پیرامون مواجید خود نگشت مختار با ابن زبیر دل فکری گون
 مده با خود قرار داد که بروی خروج کند و درین اثنا ابان بن عمر الهمدانی از کوفه بمکه رسید تا عمر
 زار و مختار از روی بر رسید که سلیمان بن عمرو شیبہ حسیئن خروج کرده اند ابان مانی جواب داد

لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بود و مانند تهر بن اُحوش آمدند می نیز بر سائین شرم کرد و بدو در راه
 آورده چون شبیست بیعی و محمد بن اُحوش آمدند از لشکر رفیق بنیبره رفتند و محمد بن اُحوش
 بر جنگ شکار ترغیب و تکریم نمود و آن شب با ایشان نشست تا صبح بن این راه و در میان
 متوجه کوفه نیشوم چون میان بغداد الحاح ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود از منصب قاضی
 با هو از فرستاد و منصب را طلب داشت چون در شب با عثمان رضوان مزارج منصب بود و با عزت
 بسته از اهواز بیرون نهاد با لایحه و منصب بن بر تهاجس محمد بن اُحوش و در طلب منصب
 فرستاد و محمد با هو از رسید و منصب با و گفت که منصب که دیدی یافت از برسانت و آن
 کرد محمد گفت من سوان چکس نیستم اما زمان و فرزند آن من دست موالی و چاکران من
 اسیرانند و من از حیف و تقدیمی ایشان سرگردانم و با خبرت افتاده ام و بیت
 آن بخدست تو آمده ام که بهر طریق که باشد بهر کیفیت امکان بود ترا بان طرف بر
 چون منصب از طرف عبد الله بن زبیر با طاعت منصب نامور شدت با تقوی لشکر شقاوت
 گشته است و بهر شد و عبد الرحمن بن حنیف از آمدی را پیوسته فرستاد تا به راه بصره نشاند
 بازداشته و سرایشان را بر حجت عبد الله بن زبیر دعوت کند و منصب و منصب برود و بیست
 بکوفه نهادند و مختار این سبط را با پنجاه هزار کس بقایده آنها از انور بین الفریقین محاصره
 منصب رهساز داد اکثر احرار و اعیان لشکر مختار درین معرزه قتل شدند این سبط را در
 لشکر بود نیز بقتل رسید بقیته السیف منزم گردیدند بعد از قتل بن واقف مختار خود
 با فوجی که در رکابش حاضر بود به فتح مخالفان متوجه شده و محمد بن اُحوش با عمار بنی
 خویش گرفتار اعمال سینه خویش گشت مختار جدد و جدد بلخ و رقمان و جدد ال تبکم رسانید
 چون کوب اقبالش روی رجعت نهاده بود بر سائی او از می مترتب گشت بعد چند
 خود نیز مقتول گردید و محصل سخن آنکه آن پیر و سعادت خاندان عدوی با عروانیه ساد علی با قتل
 بود و چنانچه سبب آن اخبار واضح و لایح است تسلط شیعیان و استبدال زیدیان
 کرد و طبایع ایشان بود لاجرم منصب بن بر کمر معاندت استغفار شیبی و محمد بن اُحوش